

مستثنیات قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»

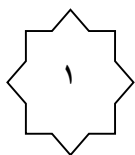
سیف الدین سلیمی

دانش پژوه دکتری فقه و حقوق

چکیده

بر اساس قاعده بینه که علاوه بر مستندات روایی، مورد اجماع فقهاء و تأیید عقلا قرار دارد، وظیفه اصلی مدعی اقامه بینه و وظیفه منکر اداء سوگند است؛ اما در برخی از موارد مثل دماء به دلیل اهمیت خون مسلمان مخصوصا در مورد لوث که نشانه‌های قتل بر علیه منکر وجود دارد، منکر جهت اثبات بی‌گناهی خود و بر خلاف وظیفه اصلی‌اش، باید بینه اقامه کند؛ در صورت نداشتن بینه، مدعی جهت اثبات قاتل بودن متهم باید پنجاه نفر حاضر کند تا بر قاتل بودن متهم سوگند بخورند؛ مورد دیگر خلاف اصل، پذیرش ادعای امین در مورد رد مال الامانه به صاحبش است که نیاز به اقامه بینه ندارد؛ همچنین برخلاف قاعده بینه ادعای فقر و ادعای پرداخت زکات، بدون درخواست بینه از مدعی پذیرفته می‌شود؛ مورد بعدی خلاف قاعده بینه، سوگند تکمیلی است که در کنار شاهد واحد توسط مدعی اقامه می‌شود؛ همچنین سوگند مردوده از ناحیه منکر که توسط مدعی جهت اثبات ادعایش اقامه می‌شود، نیز از موارد خلاف قاعده بینه به حساب می‌آید.

کلید واژه ها: بینه، یمین، مدعی، منکر، قسامه، لوث.



مقدمه

آنچه در مقام دادرسی بعد از طرح دعوا، اتفاق می‌افتد اثبات ادعا توسط مدعی و انکار آن توسط منکر است؛ قاضی محکمه ابتداء از مدعی جهت اثبات ادعایش، درخواست بیّنه می‌کند و در صورت حاضر شدن شاهدان و شهادت دادن آن‌ها، نزاع به نفع مدعی خاتمه پیدا خواهد کرد اما اگر مدعی نتواند بیّنه اقامه کند و از طرف دیگر به سوگند منکر احساس نیاز شود، منکر باید بر ردّ ادعای مدعی سوگند یاد کند؛ اما در برخی از نزاع‌ها دیده می‌شود که قاضی برخلاف رویه‌ای فوق، عمل می‌کند و به جای اینکه از مدعی درخواست بیّنه کند از منکر می‌خواهد تا بیّنه اقامه نماید؛ یا اینکه به جای منکر از مدعی درخواست سوگند می‌کند! سؤال این است که اینگونه رسیدگی و عمل کردن برخلاف قاعده بیّنه، آیا توجیح شرعی و قانونی دارد یا نه؟

در این نوشته سعی بر آن است تا مشروعیت عمل برخلاف قاعده بیّنه، در منابع معتبر شرعی جستجو شود و با بررسی اینگونه منابع، مواردش استخراج شده و مورد استفاده دادرسان و قضات محترم در مقام دادرسی و صدور حکم، قرار گیرد.

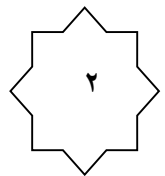
گفتار اول؛ کلیات

در این گفتار با عنوان کلیات تحقیق حاضر علاوه بر تبیین برخی از واژه‌های کلیدی، تلاش شده است تا مفاد و مستندات قاعده بیّنه به عنوان مقدمه ورود در بحث اصلی که مستثنیات قاعده بیّنه باشد، نیز بررسی شود.

الف: مفهوم شناسی

۱: واژه بیّنه

در لغت، واژه بیّنه مؤنث بّین و جمعش بیّنات است و اهل لغت آن را به معنای دلیل روشن و آشکار، تعریف کرده‌اند.^۱



در اصطلاح فقهاء، واژه بینه با توجه به روایت معروف «أَنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعَى، وَالْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ»^۲ به معنای شهادت دو مرد عادل دانسته شده که بر مصلحت و نفع مدعی، شهادت دهند؛ شهید صدر در کتاب ماوراء الفقه در این رابطه می‌گوید: «البينة بالاصطلاح الفقهي، مأخوذة من الخبر الصحيح الذي سمعناه و يردا به شهادة رجلين عادلين في مصلحة المدعى»^۳ اما آقای محقق داماد، ضمن توجه به معنای حقوقی کلمه بینه که در قوانین موضوعه نیز معروف است، آن را به دو معنای بینه شخصی یا به تعبیر فنی خاص: شهادت و بینه کتبی یا سند؛ تقسیم کرده و شهادت را اخبار صحیح از وقوع امری به منظور ثبوت آن در جلسه دادگاه تعریف نموده است.^۴

۲: واژه یمین

جوهری در کتاب الصحاح، در تعریف واژه یمین می‌گوید: «و الیمین: القسم، و الجمع أَيْمُنٌ و أَيْمَانٌ»^۵ یمین جمعش ایمن و ایمان و به معنای قسم و سوگند می‌باشد. یمین در فقه مترادف حلف و قسم استعمال شده^۶ که خود به دو قسم یمین عقدی و قضایی تقسیم می‌شود؛ یمین عقدی، سوگندی است که برای انجام و یا عدم ارتکاب امری در آینده یاد می‌شود و سوگند خورده به موجب آن نسبت به مفاد سوگند متعهد می‌گردد؛ این نوع سوگند از محدوده قاعده بینه خارج است. یمین قضایی، سوگندی است که در دادگاه به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی به کار می‌رود و سوگند یادکننده با گواه قرار دادن خداوند در دادگاه بر وجود یا عدم امری به سود خود و به زیان دیگری، سوگند یاد می‌کند.^۷

۳: واژه مدعی

واژه مدعی در لغت به کسی اطلاق می‌شود که بخواهد در یک قضیه، امری را بر دیگری اثبات کند.^۸ اما فقهاء به کسی مدعی می‌گویند که اگر دست از ادعای خویش بردارد، نزاع خاتمه پیدا کند.^۹ عرف آن را خواهان و مدعی چیزی بدانند. گفتار و ادعایش مخالف

اصل (قواعد شرعیه مثل ید، استصحاب، سوق مسلمین و...) باشد. ادعایش خلاف ظاهر (ظاهر عرفی مثل ظاهر فقر افراد) باشد.^{۱۰} ادعایش مخالف حجت فعلیه باشد؛ مثل کسی که معامله را به دلیل عدم تذکیه فاسد بداند، چون قولش مخالف با حجت فعلیه (أماره سوق المسلمین) است، مدعی محسوب می‌گردد.^{۱۱}

۴: واژه منکر

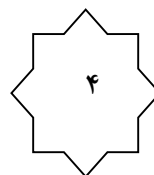
کلمه منکر در لغت از نکر بر وزن فرس و قفل به معنای نشناختن اشتقاق یافته و جمله «نکر الامر: جهله» به معنای کار را ندانست و جمله «نکر الرجل: لم یعرفه» به معنای او را نشناخت، می‌باشد. هم چنین به معنای عیب گرفتن و نهی کردن نیز استعمال شده است؛ مثل آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»^{۱۲} در حقیقت انکار، نوعی عدم قبول است.^{۱۳}

منکر در لسان فقها مترادف مدعی علیه است که چیزی بر علیه او ادعا شده باشد، شی مورد ادعا ممکن است مالی در دست منکر باشد یا دینی در ذمه او؛^{۱۴} در هر صورت منکر کسی است که بدنبال نفی و انکار ادعای مدعی باشد. عرف مردم او را منکر قضیه بشناسد. با ترک منکر، نزاع همچنان باقیست و منکر حق کوتاه آمدن از نزاع را ندارد. گفتار منکر موافق با اصل و قواعد شرعیه می‌باشد. قولش موافق ظاهر است.^{۱۵}

۵: واژه قسامه

قسامه به معنای قسم یاد کردن اسم مصدر است که به جای مصدر نشسته و گفته می‌شود: «اقسم، اقساماً و قسامه» و اختصاص به قتل ندارد اما در فقه اختصاص به قتل پیدا کرده است.^{۱۶} لذا قسامه در لغت قسمهایی است که در دعوای قتل بر اولیاء تقسیم می‌شود و هر کدام جداگانه قسم یاد می‌کنند.^{۱۷}

قسامه در فقه گاهی اسم برای اولیای دم به کار رفته و گاهی هم اسم برای ایمان و قسم استعمال شده است؛ شهید ثانی می‌گوید: قسامه (با فتح قاف) اسم برای اولیای دم است که



بر ادعای خود سوگند یاد می‌کنند. اما در لسان بعض از فقهاء قسامه اسم برای ایمان و قسم استفاده شده است.^{۱۸}

۶: واژه لوث

لوث به فتح لام در لغت به معنای قوت و شدت است^{۱۹} و در اصطلاح فقهی طبق فرمایش محقق حلی «اللوث اماره یغلب معها الظن بصدق المدعی»^{۲۰} لوث علامت و نشانه‌ای است که صدق ادعای مدعی را تقویت می‌کند. لذا اگر مدعی دم بر علیه مدعی علیه نشانه و لوث ظاهر بر قاتل بودن وی داشته باشد، مدعی برای اثبات ادعایش باید ۵۰ قسم نیز بیاورد.^{۲۱} از نظر فقهای شیعه لوث حصری نیست و هر جا که ظن غالب بر وجود قتل باشد از موارد لوث است. مثل اینکه شخص مسلح با سلاح آغشته به خون نزد مقتول یافت شود یا مقتول در قریه قومی یا خانه کسی پیدا شود یا مقتول بین دو روستا یا آبادی پیدا شود، جایی که غیر از اهل آن قراء کسی رفت و آمد نمی‌کند. و اگر مقتول به یکی از دو قریه نزدیکتر باشد، قتل نسبت به اهل همان قریه، لوث است. همچنین شهادت یک مرد عادل، شهادت کافری که به مذهب خود مومن است، شهادت زنان و حتی فاسقین نیز از موارد لوث به شمار می‌رود.^{۲۲}

ب: مستندات قاعده بینه

مدارک و مستندات که در منابع فقهی و حقوقی برای حجیت قاعده بینه ذکر شده، محدود به چند روایت و اجماع است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۱: روایات

روایات که قاعده بینه در آنها آمده است به دو دسته‌ای مرسل (راوی یا راویان که روایت را از معصوم^(ع) نقل کرده، نامش ذکر نشده) و مسند (نام راویان تا به معصوم^(ع) کامل ذکر شده) تقسیم می‌شود.

۱-۱: روایات مرسل

در کتاب عوالی اللثالی از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که حضرت فرموده: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^{۲۳}

نعمان مغربی به صورت مرسل حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمود:
«الْبَيِّنَةُ فِي الْأَمْوَالِ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ»^{۲۴}

وجه تمایز دو حدیث مذکور در اطلاق و تقیید شان است؛ در حدیث اول اقامه بینة از طرف مدعی و سوگند از ناحیه منکر به صورت مطلق آمده و شامل نزاع مالی و غیر مالی می‌شود؛ اما حدیث دوم مقید به اموال شده و مفهومش این است که در غیر اموال شاید این قاعده اجرا نشود.

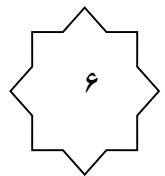
۱-۲: روایات مسند

یکی از روایات دارای سند به عنوان مدرک قاعده بینة، صحیح‌های هشام از امام صادق (ع) است که امام صادق (ع) از جدش پیامبر اکرم (ص) چنین نقل می‌کند: «الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ»^{۲۵}

روایت دوم از ابی بصیر است که راجع به وظیفه مدعی و منکر در اموال و دماء از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «حکم خداوند نسبت به دماء و خون متفاوت از حکمش در اموال است؛ لذا در اموال بینة با مدعی و یمین با منکر است؛ در حالیه در دماء به دلیل اهمیت خون مسلمان، قضیه بر عکس می‌شود، منکر جهت اثبات بی‌گناهی‌اش باید بینة اقامه کند، در غیر این صورت، مدعی جهت اثبات قاتل بودن منکر باید سوگند بخورد.»^{۲۶}

۲: اجماع

قاعده بینة و اینکه مسئولیت مدعی، اقامه بینة و وظیفه منکر، یمین و سوگند است، یک مسئله اجماعی بوده و در کتاب‌های امامیه و اهل سنت بدان اشاره شده است که باعث



می‌شود تا به صدور حدیث «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» بعنوان مستند روایی قاعده بینه از پیامبر اکرم (ص) اطمینان حاصل شود.^{۲۷} چون در فقه امامیه اجماع در صورت اعتبار دارد که کاشف از قول، تقریر یا فعل امام معصوم (ع) باشد؛ لذا با وجود روایات که ذکر شد، اجماع دلیل مستقل نخواهد بود بلکه بعنوان اجماع مدرکی اعتبار و ارزشی هم ندارد. «پس مدرک این قاعده روایات صادر از معصوم (ع) است که به لحاظ «استفاضه» یا «تواتر» تردیدی در صدور آنها نیست.»^{۲۸}

۳: بنای عقلاء

در طول تاریخ بشر، عقلاء طبق قاعده بینه عمل کرده و همیشه از مدعی و خواهان، دلیل و شاهد مطالبه کرده و می‌کند، آقای محقق داماد نسبت به این دلیل می‌گوید: «روش عقلا در تمام أعصار و أمصار این‌گونه بوده است که همواره از مدعی یا خواهان، دلیل مطالبه می‌کرده‌اند و مدعی علیه یا خواننده از ارائه دلیل معاف بوده است.»^{۲۹} ایشان به احترام بزرگان فقهی که بنای عقلاء را بعنوان یک دلیل مستقل برای قاعده بینه نیاورده اند؛ از یاد کردن بنای عقلاء بصورت دلیل مستقل خود داری کرده و در این رابطه می‌گوید: «اما به لحاظ این که در کتب فقهی به «بنای عقلا» برای حجیت این قاعده استناد نشده ما نیز از ارائه آن به عنوان دلیل مستقل خود داری کردیم.»^{۳۰} از گفته های آقای محقق داماد معلوم می‌شود که بنای عقلاء خود می‌تواند بعنوان دلیل مستقل برای حجیت قاعده بینه مطرح باشد گرچه فقهاء به هر دلیل که نزد خودشان است از متذکر شدن آن به صورت یک دلیل مستقل، خود داری کرده اند.

ج: مجرای قاعده بینه

قاعده بینه از جمله قواعدی است که کاربردش منحصر در دعاوی مدنی بوده و در دعاوی جزایی و کیفری که جنبه حق الله محض دارد کارایی ندارد و مجرای قاعده بینه شامل قضایای «حق الله» محض نمی‌باشد؛ به این معنی که در این گونه قضایا مدعی و منکری وجود ندارد

تا از مدّعی بیّنه، و در فرض عدم اقامه دلیل توسط وی از منکر، یمین خواسته شود. بلکه به موجب نصوص شرعیّه «لا یمین فی الحدود» در موارد حد، چنانچه متهم منکر گردد، نه از وی سوگند مطالبه می‌شود؛ و نه حد بر وی جاری خواهد شد.

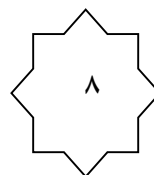
البته باید دانست که بعضی از جرایم که در حقوق امروز از جمله مسائل کیفری محسوب می‌شود، در فقه از جمله مسائل مدنی محسوب و به روش مدنی ممکن است رسیدگی شود، مثلاً قتل در حقوق امروز از مسائل جزایی است بدین معنی که قتل جرم است و مرتکب آن به کیفر می‌رسد.^{۳۱}

گفتار دوم؛ مستثنیات قاعده بیّنه

نسبت به قاعده بیّنه استثنائات متعددی وجود دارد؛ برخی از این استثنائات مربوط به بخش اول قاعده (البیّنه علی المدّعی) می‌شود؛ برخی دیگرش استثنائی به بخش دوم قاعده (الیمین علی من انکر) می‌باشد. طبق این مستثنیات و برخلاف قاعده بیّنه از مدّعی به‌جای اینکه بیّنه طلب شود، سوگند مطالبه می‌گردد. هم چنین از منکر به‌جای سوگند، اقامه بیّنه مطالبه می‌شود. اینک تمام این مستثنیات به صورت مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف: قسامه در لوث

یکی از مستثنیات قاعده‌ای «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من انکر»، بحث قسامه هنگام وجود لوث در دم است؛ لذا بدلیل اهمیت جان مسلمان و ارزش دادن به خون مسلم، مدّعی قتل جهت اثبات ادّعایش باید قسامه حاضر کند؛ طبق این قاعده اگر قرائن و شواهدی بر قاتل بودن شخصی مشاهده شود ابتدا مدّعی علیه و شخص مظنون بیّنه و شواهدی بر عدم قاتل بودنش حاضر کند؛ اگر مدّعی علیه قادر بر حاضر کردن بیّنه نباشد، در این صورت برمدّعی قتل است که پنجاه مرد را حاضر کند تا به نفع مدّعی قسم یاد کنند؛ اگر مدّعی نتواند



پنجاه قسامه پیدا کند، مدّعی علیه ملزم به پنجاه قسامه می‌شود تا عدم قاتل بودنش ثابت شود
اگر مدّعی علیه پنجاه قسامه را حاضر نکرد، قاتل بودنش ثابت می‌شود.^{۳۲}

۱: سابقه قسامه

راجع به سابقه قاعده قسامه دو نظر متفاوت وجود دارد؛ نظر اول، امضائی بودن این قاعده است؛ بعضی از فقهاء معتقدند که قسامه یک قاعده امضائی است و قبل از آمدن اسلام نمونه‌های از داوری و قضاوت نقل شده که بر اساس قاعده قسامه رسیدگی انجام شده است. گفته اند در زمان جاهلیت ولید بن مغیره یا ابوطالب و یا هر دو بر مبنای قسامه قضاوت کردند و اسلام نیز آن را امضاء و تنفیذ کرد.^{۳۳}

برخی دیگر معتقدند که طبق روایات رسیده از ائمه معصومین^(ع) قاعده قسامه یک حکم تأسیسی است و برای اولین بار توسط پیامبر اکرم^(ص) اجراء شده است. ابی بصیر می‌گوید از امام صادق^(ع) در باره قسامه سوال کردم و اینکه قاعده قسامه برای اولین بار در چه زمانی و توسط چه کسی اجراء شد؟ «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَسَامَةِ أَيْنَ كَانَ بَدُوهَا» حضرت در جواب فرمود: «حکم بر اساس قاعده قسامه برای اولین بار توسط پیامبر اکرم^(ص) و بعد از فتح خیبر اجراء شد؛ زمانیکه یکی از انصار از اصحاب جدا شد و ناپدید گردید؛ اصحاب بدنبالش رفتند و او را در خونش غطه ور یافتند که کشته شده است! خبر را به پیامبر اکرم^(ص) رساندند و عرض کردند: یهودیان دوست ما را کشته اند؛ پیامبر اکرم^(ص) فرمود: برای اثبات ادعایتان و اینکه یهودیان دوست شما را کشته اند، باید پنجاه قسم بخورید؛ اصحاب عرض کردند: چگونه قسم بخوریم در حالیکه کشته شدن او را ندیدیم! حضرت فرمود: پس یهودیان بر رد ادعای شما باید قسم بخورند؛ اصحاب عرض کردند: چه کسی می‌تواند درستی سوگند یهودیان را تصدیق کند؟ حضرت در جواب فرمود: پس در این صورت دیه او را از بیت المال پرداخت می‌کنم».^{۳۴}

۲: مستندات قسامه

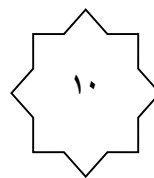
مهمترین مستند و مدرک بر قاعده قسامه، روایت است که به خاطر رعایت احتیاط در مسئله دماء، حکم در دماء با حکم در اموال اختلاف پیدا می‌کند. به عنوان شاهد، چند روایت نقل می‌شود.

ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند، حضرت فرمود: «خداوند در دماء شما (مسلمانان) بر خلاف اموالتان حکم نموده است. در مورد اموالتان حکم نموده است که بینة وظیفه مدعی و سوگند وظیفه مدعی علیه است. در حالی که در مورد دماء شما (در مسئله قتل) حکم کرده است که بینة بر مدعی علیه و سوگند وظیفه مدعی است. این (یعنی حکم مختص در دماء) به خاطر آن است که خون مسلمان پایمال نشود».^{۳۵}

لیث مرادی از امام صادق (ع) راجع به قسامه چنین سوال می‌کند؛ آیا قسامه بر نزدیکان قاتل است یا بر نزدیکان مقتول؟ حضرت در جواب می‌فرماید: «عَلَى أَهْلِ الْمَقْتُولِ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَتْلَ فُلَانٍ فُلَانًا».^{۳۶} قسامه بر نزدیکان مقتول است و باید بر خداوند که خدایی جز او نیست سوگند یاد کنند و بگویند که فلان کس فلانی را به قتل رساند. در روایت دیگر که عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل کرده است، حضرت تعداد قسامه بر نزدیکان مقتول را مشخص کرده و فرموده است: «الْقَسَامَةُ خَمْسُونَ رَجُلًا فِي الْعَمْدِ وَفِي الْخَطَا خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا وَعَلَيْهِمْ أَنْ يَخْلِفُوا بِاللَّهِ».^{۳۷} در قتل عمد پنجاه مرد و در قتل خطائی بیست و پنج مرد سوگند یاد کنند.

ب: ادعای امین بر ردّ یا تلف مورد امانت

امین کسی است که مال غیر با اذن مالکش یا با اذن خدای تعالی نزد اوست و او خیانتی نسبت به آن روا نمی‌دارد و فعل و ترک فعلی را که موجب تلف و نقص مال شود به عمل نمی‌آورد و باید اقدامات و کارهای لازم را برای حفظ سلامت مال نیز به عمل آورد و نباید در نگهداری مال تعدی و تفریط کند. لذا اگر در نگهداری مال سهل انگاری کند و فعلی که



مضر به مال باشد و موجب ضایع و تلف شدن یا نقص آن گردد «تعدی» نامیده می‌شود. اگر این اقدامات و کارهای لازم ترک شود به این امر «تفریط» می‌گویند.^{۳۸}

لذا اگر امین در نگهداری مال کوتاهی نکند و مال در نزد وی تلف شود، بر خلاف قاعده بیّنه صرف ادّعی او بر عدم تعدی یا تفریط، پذیرفته شده و از او بیّنه مطالبه نمی‌گردد.^{۳۹}

۱: مفاد قاعده امین

کسی که مالش را بعنوان امانت در اختیار دیگری قرار داده، باید با رضایت مالک یا با اذن وکیل مالک یا هم با اجازه کسی بر مالک ولایت دارد، باشد؛ لذا اینگونه امانت را امانت مالک می‌نامند و تمام معاملاتی که مالک یا وکیل آن و یا هم ولی آن، انجام می‌دهند و مال را بدون انتقال مالکیت به دیگری می‌دهد، نوعی از امانت مالک می‌باشد. مانند اجاره که تملیک منفعت است در مقابل اجرت یا عاریه که تملیک منفعت به شکل رایگان است یا ودیعه که متضمن حفظ مال بدون انتفاع از آن است یا مضاربه که معامله‌ای است به ازای قسمتی از سود یا مزارعه که در قبال حفظ مال به قسمتی از محصول معامله می‌شود یا مساقات که آبیاری به ازای قسمتی از میوه و ثمره است یا باربری و حمل و نقل که حمل بار از نقطه‌ای به نقطه دیگر در قبال اجرت است. در تمامی این معاملات اعم از اینکه معامله بوسیله شخص مالک یا وکیل او انجام شود، مال نزد صاحب ید جنبه امانت مالک را دارد و تلف چنین مالی موجب ضمان نیست مگر در صورت تعدی و تفریط.

ممکن است رسیدن مال به دست امین با اذن شارع باشد مانند معاملاتی که از طرف حاکم شرع روی اموال غایبان و قاصران انجام می‌شود بدون اینکه عین مال به امین منتقل شود. اینها نیز همان امانت مالک است با این تفاوت که در امانت مالک اذن از طرف مالک بود و در امانت شرعی اذن از طرف خدای تعالی است.

در لقطه نیز ملتقط یا یابنده در زمانی که مشغول شناسایی مالک مال است ضامن نیست زیرا او اجازه دارد که مال ما را به مدت یک سال نزد خود نگاه دارد تا مالک آن را بیابد یا از پیدا کردن وی مأیوس شود که در این صورت آن را از طرف مالک صدقه می‌دهد. به هر حال امین چه مأذون از طرف مالک باشد و چه از طرف شارع، ضامن تلف مالی که نزد وی است نمی‌باشد مگر در صورت تعدی و تفریط.^{۴۰}

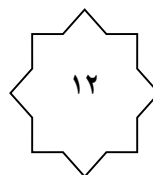
۲: مستندات قاعده امین

۱-۲: روایات

اخبار و احادیث که راجع به استیمان و امانت آمده، همگی دلالت بر عدم ضمان امین دارد. از آن جمله خبری است که از امیر المؤمنین (ع) نقل شده، حضرت می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَى الْمُؤْتَمَنِ ضَمَانٌ»^{۴۱} شخص امین نسبت به مال امانتی مسئولیتی ندارد.

در روایت دیگر ابان بن عثمان از امام باقر (ع) می‌پرسد: اگر مالی که در دست کسی است و با آن کار می‌کند تلف شود آیا ضامن است؟ حضرت در جواب می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْهِ غُرْمٌ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ أَمِينًا»^{۴۲} چون آن مرد امین بوده است بر وی غرامتی نیست. وسایل الشیعه روایتی را از کتاب المقنع نقل می‌کند: شخصی از امام صادق (ع) سؤال می‌کند: آیا قول امانت‌گیرنده‌ای که ثقه هم نیست مورد قبول می‌باشد؟ حضرت در جواب می‌فرماید: «نَعَمْ وَ لَا يَمِينٌ عَلَيْهِ»^{۴۳} آری قول امین غیر ثقه نیز قبول است و سوگندی هم بر وی نیست.

از مجموع این روایات چنین استفاده می‌شود که امین خواه از طرف شارع مقدس مأذون باشد و خواه از طرف مالک، ضمانی بر وی نیست و قول شان بدون اقامه بینه و بدون سوگند پذیرفته می‌شود؛ طبق روایت مقنع حتی قول امین غیر ثقه نیز بدون سوگند پذیرفته می‌شود.



۲-۲: اجماع

از دیگر مدارک قاعده عدم ضمان امین، اجماع است؛ اکثر فقهاء در موارد عدیده به عدم ضمان امین استناد کرده‌اند به طوری که این موضوع به نحو یک کبرای کلی و مسلّم در آمده است. از جمله صاحب جواهر در این رابطه می‌گوید: بنا بر نظر مشهور اگر امین ادّعا کند که مال مورد امانت را به مالک یا وکیل او بر گرداندم، قولش پذیرفته می‌شود؛ بلکه جمع از فقهاء بر این مطلب ادّعی اجماع نموده‌اند.^{۴۴}

۲-۳: قاعده احسان

قاعده احسان که برگرفته از آیه « مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ »^{۴۵} است، دلیل دیگری بر عدم مسئولیت امین می‌باشد. زیرا امین حکم محسن و نیکوکار را دارد. امین چه از طرف شارع و چه از طرف مالک، برای نفع صاحب مال اقدام می‌کند و هر گونه ضمان بر عهده وی نوعی زحمت و حرج است که در آیه شریفه و قاعده معروف این زحمت و حرج نفی شده است.

گرچه شأن نزول آیه مذکور مورد خاص است اما کلمه «المحسینین» که جمع محلاّی به الف و لام است، در معنای کل محسن می‌باشد؛ پس هر محسنی که در خارج موجود شود مصداق این کبرای کلی است و هر فردی که عنوان محسن بر او صادق باشد، «لاسیبیل علیه» بر او حمل می‌شود. لذا اگر محسن در مقام احسان خود، کاری کرد که عملاً احسان نباشد و موجب ضمان باشد مثل تلف کردن مال که طبق قاعده علی الید و قاعده اتلاف، ضامن است اما به دلیل محسن بودنش، ضمان و سبیلی بر او نیست.^{۴۶}

از این آیه دلیل عقلی بر عدم ضمان امین نیز استفاده می‌شود. چه، وقتی امین را محسن و نیکوکار فرض نمودیم و قائل شدیم که تعدی و تفریطی هم از سوی او صورت نگرفته و تلف یا نقص مال به سببی خارج از اراده و انتساب به امین بوده است، عقل، برای وی غرامت

و مسئولیت را نمی‌پذیرد و آن را قبیح می‌شمارد. قول خدای تعالی در این آیه شریفه در حقیقت تقریر و تثبیت این حکم عقلی است.

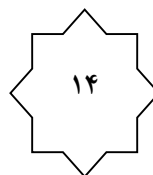
ج: ادعای مستودع بر ردّ عین

همانطوریکه اشاره شد، ودیعه یکی از مصادق امانت است؛ اما با این تفاوت که امانت علاوه بر ودیعه که مستودع از مال دیگری به صورت رایگان محافظت می‌کند، شامل موارد می‌شود که امین در قبال نگهداری از آن، اجرت می‌گیرد و یا از آن طریق سود می‌برد؛ مثل اجاره، عاریه، مضاربه، مزارعه، مضاربه و... . لذا به دلیل همین تفاوت اندک میان ودیعه و سایر موارد امانت، مبحث ودیعه مخصوصاً قسمت ادعای مستودع بر ردّ عین، به صورت مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در صورت که مستودع ادعا کند که مال را به صاحبش برگرداندم؛ اما مالک منکر رد مال است! بر اساس قاعده بینه مستودع بعنوان مدّعی باید بینه اقامه کند، اما این مورد استثنای بر قاعده بینه است و ادعای مستودع بدون اقامه بینه پذیرفته می‌شود.^{۴۷}

۱: مفاد ودیعه

ودیعه از ماده ودع به معنای ترک کردن و پشت سر گذاشتن است؛^{۴۸} لذا خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ...»^{۴۹} یعنی خداوند تو را ترک نکرده است. اما در اصطلاح فقهاء ودیعه عقدی است که فایده آن استنابه (نایب گرفتن) در حفظ است، یا آن‌که خود ودیعه، استنابه در حفظ است. و به عبارت دیگر: ودیعه، قرار دادن مال نزد دیگری است تا آن را برای مالکش حفظ نماید. و بسیار مواقع بر مال مورد ودیعه نیز «ودیعه» اطلاق می‌شود. و به صاحب مال، «مودع» و به آن دیگری، «ودعی» و «مستودع» گفته می‌شود. عقد ودیعه به ایجاب و قبول احتیاج دارد؛ ابتداء صاحب مال باید بگوید: «این مال را به ودیعه نزد تو می‌گذارم» یا «آن را حفظ کن» یا «این مال ودیعه نزد تو است» و مانند این‌ها. سپس



مستودع با لفظ قبول کردم یا با تحویل گرفتن مال و به هر نحوی باید رضایت خود را ابراز کند تا قبول محقق شود و در نتیجه عقد ودیعه منعقد گردد.^{۵۰}

۲: مستندات پذیرش ادّعی مستودع بدون بیّنه

دلیل که بر این استثناء وجود دارد، یکی اجماع است که صاحب جواهر الکلام با عبارت: «بل عن جماعة الإجماع علیه»^{۵۱} بر پذیرش ادّعی مستودع نقل اجماع کرده؛ لذا اگر مستودع ادّعا کند که ودیعه را به صاحبش برگرداندم، بدون آنکه از وی طلب بیّنه شود، ادّعایش قبول می‌شود.

هم چنین پذیرفته شدن ادّعی مستودع بدون اقامه بیّنه، مفاد قاعده احسان نیز می‌باشد و مستودع با نگهداری مجانی از مال غیر در حقیقت احسان به غیر نموده؛ لذا اگر بدون کوتاهی ودیعه تلف شود یا اینکه مستودع، مدّعی رد مال به مالکش باشد، باید ادّعایش بدون درخواست بیّنه پذیرفته شود. در این مسئله از صاحب جواهر چنین نقل شده است: «اگر ودعی گفت که من فلان مال را در فلان جا حفظ کردم لکن به آفت آسمانی تلف شد، مورد تصدیق قرار می‌گیرد و نیازی به اقامه بیّنه نیست، زیرا محسن است و محسن امین است و ید او از طرف شارع مقدس ید مأذونه است.»^{۵۲}

دلیل دوم روایات است، زراره می‌گوید: از امام صادق^(ع) راجع به ودیعه ذهب و فضّه سوال کردم، حضرت در جواب فرمود: «كُلُّ مَا كَانَ مِنْ وَدِيعَةٍ وَلَمْ تَكُنْ مَضْمُونَةً لَا تَلْزَمُ»^{۵۳} هر آنچه بعنوان ودیعه باشد و شرط ضمان در آن نشده باشد یا اینکه مورد ودیعه با تقصیر تلف نشده باشد، ضمانی وجود ندارد و الزامی بر مستودع نیست. در روایت دیگر حلبی از امام صادق^(ع) نقل می‌کند: «صَاحِبُ الْوَدِيعَةِ ... إِذَا كَانَ مُسْلِمًا عَدْلًا فَلَيْسَ عَلَيْهِ ضَمَانٌ.»^{۵۴} مستودع اگر مسلمان عادل باشد، نسبت به ودیعه ضمان ندارد.

از ظاهر روایات مذکور به طور کلی عدم ضمان مستودع نسبت به ودیعه فهمیده می‌شود، لذا می‌توان گفت که یکی از مصادق عدم ضمان مستودع جایست که مستودع ادّعی رد

ودیعه را به مالکش بکند و مالک منکر رد باشد؛ در این صورت مستودع ضامن ودیعه نیست و حرفش بدون اقامه بینه پذیرفته می شود.

د: ادعای صاحب مال به پرداخت زکات

طبق احکام زکات اگر کسی مالی داشته باشد و یک سال بر آن بگذرد، زکات به آن تعلق می گیرد و باید زکاتش پرداخت کند؛ حال اگر صاحب مال ادعا کند که در وسط سال این مال را بدل کردم و یک سال کامل بر او نگذشته است و از این طریق بخواهد زکاتش را پرداخت نکند، « یقبل قوله إجماعاً، و لا یطالب بالبیّنة بل و لا یمین علیه »^{۵۵} به اجماع فقهاء قولش بدون درخواست بینه و سوگند پذیرفته می شود.

دلیل که بر این مطلب علاوه بر اجماع فقهاء که ذکر شد، روایات است که به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می شود.

۱: مستند روایی پذیرش قول صاحب مال

برید بن معاویه می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: امام علی (ع) فردی را به عنوان نماینده خود جهت جمع آوری وجوهات شرعی به یکی از روستاهای کوفه فرستاد و به وی توصیه های نمود از جمله فرمود: «به آنها بگو: ای بندگان خدا! ولی خدا (امیرالمومنین (ع)) من را به طرف شما فرستاده تا حق خدا در اموال تان را از شما دریافت نمایم؛ آیا در اموال تان حق الله است؟ اگر در اموال تان حق الله است، آن را به ولی خدا پرداخت نمائید»^{۵۶} سپس امام علی (ع) خطاب به نماینده خود می فرماید: «فَإِنْ قَالَ لَكَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ»^{۵۷} اگر فردی از افراد روستا گفت که حق الهی در اموال ما نیست، حرفش را بپذیر. غیاث بن ابراهیم نیز روایت مذکور را از امام صادق (ع) نقل کرده است که امام علی (ع) خطاب به نماینده خود می فرماید: «فَقُلْ لَهُ تَصَدَّقْ رَحِمَكَ اللَّهُ مِمَّا أَعْطَاكَ اللَّهُ فَإِنْ وَلَّى عَنْكَ فَلَا تُرَاجِعْهُ»^{۵۸} بر صاحب

مال بگو از آنچه که خداوند برایت عنایت نموده، صدقه پرداخت کن تا خداوند تو را مورد رحمتش قرار دهد؛ اگر طرف پشت به تو کرد و چیزی پرداخت نکرد، کارش نداشته باش. با توجه به روایات مذکور، صاحب مال اگر ادعا کند که یک سال بر مالش نگذشته یا اینکه زکات مالش را به مستحق پرداخت نموده است، قولش بدون آنکه از وی بیّنه و شاهد طلب گردد، پذیرفته می‌شود؛ لذا پذیرش قول صاحب مال بدون درخواست بیّنه، تخصیصی است بر قاعده بیّنه و ارفاقی است نسبت به مالک.

ه: ادعای شخص بر فقرش

یکی از استثنائات قاعده بیّنه ادعای فقر توسط فقیر است؛ لذا برخلاف قاعده بیّنه اگر کسی ادعای فقر کند بدون آنکه از وی بیّنه طلب شود، ادعایش پذیرفته می‌شود. دلیل بر این مدعا، روایاتی است که از ناحیه ائمه معصومین^(ع) وارد شده که به چند مورد آن اشاره می‌شود.

عبدالرحمن العزرمی از امام صادق^(ع) نقل می‌کند؛ شخصی محضر امام حسن و امام حسین^(علیهما السلام) شرفیاب شد و از آن دو حضرت کمک طلبید؛ حسنین^(ع) خطاب به سائل فرمود: گرفتن صدقه جایز نیست جزء برای مدیونی که پرداخت دیون برایش سخت و مشقت آور باشد یا اینکه فقر او را زمین گیر کرده باشد؛ سپس فرمود: «فَفِيكَ شَيْءٌ مِنْ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَعْطَاهُ»^{۵۹} آیا با یکی از دو مشکل گرفتار هستی؟ سائل در جواب عرض کرد: بلی. سپس حسنین^(ع) مالی را به عنوان صدقه به سائل پرداخت نمودند.

در روایت دیگر عامر بن جذاعه می‌گوید: شخصی نزد امام صادق^(ع) مشرف شد و از بدهکاریش شکایت نمود و عرض کرد دستم خالی است و چیزی ندارم تا دیونم را پرداخت کنم! حضرت فرمود: «تو از جمله افراد هستی که خداوند در اموال ما حقی را برایت قرار داده است؛ سپس کیسه ای را طلب نمود که داخلش درهم بود و مثنی از درهم را از داخل کیسه برون آورد و به آن شخص داد.»^{۶۰}

از دو روایت مذکور، استفاده می‌شود که نمی‌توان به هرکس صدقه داد و هرکس نمی‌تواند صدقه دریافت نماید بلکه صدقه به کسی می‌رسد که واقعا فقیر و نیازمند باشد؛ اما حسنین و امام صادق (علیهم السلام) بدون آنکه برای اثبات ادعای فقر سائل، بینه و شواهدی بطلبند، حرفش را قبول نمودند و به آن صدقه پرداخت کردند.

و: سوگند استظهاری

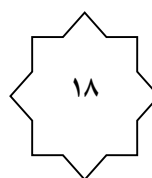
در بعضی از موارد خاص مدعی جهت بقای حق خود باید علاوه بر آوردن دو شاهد عادل، سوگند نیز یاد کند که به این نوع سوگند، سوگند استظهاری گفته می‌شود. آن موارد خاص که نیاز به سوگند استظهاری دارد و مدعی باید بر خلاف قاعده بینه سوگند یاد کند، عبارت است از: دعوای بقای حق علیه غایب، متوفی، طفل و مجنون.

۱: مستندات سوگند استظهاری

۱-۱: روایات

ابالحسن الاول^(ع)^{۶۱} راجع به اثبات ادعای مدعی، علیه میت می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ الْمَطْلُوبُ بِالْحَقِّ قَدْ مَاتَ فَأُقِيمَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ فَعَلَى الْمُدَّعَى الْيَمِينُ»^{۶۲} شخص مدعی علیه اگر میت باشد و مدعی بر علیه او بینه حاضر کند کافی نیست بلکه علاوه بر شاهد، مدعی باید قسم نیز یاد کند تا حقیقت بر میت ثابت شود.

محمد بن حسن صفار نامه‌ای به ابی محمد الحسن بن علی^(ع)، نوشت و از حضرت سوال نمود: اگر وصی میت با یک شخص عادل دیگر شهادت دهند که میت بر یک فردی بدهکار است، آیا شهادت اینها پذیرفته می‌شود؟ حضرت در پاسخ نوشت: «إِذَا شَهِدَ مَعَهُ آخَرُ عَدْلٌ فَعَلَى الْمُدَّعَى يَمِينٌ»^{۶۳} اگر همراه با وصی میت شخص عادل دیگر علیه میت شهادت دهند، شهادت شان پذیرفته می‌شود به شرط اینکه مدعی قسم نیز یاد کند.



۲-۱: اجماع فقهای امامیه

مستندات که در فقه امامیه راجع به سوگند استظهاری ارائه شده، وفاق و اجماع فقهای امامیه بر لزوم سوگند استظهاری توسط مدّعی بر علیه متوفی است که در نصوص با عبارت «انه لا لسان له للجواب فيستظهر الحاكم بها» وارد شده و متوفی بدلیل عدم حضورش و عدم امکان پاسخ به ادّعای مدّعی، به منزله کسی فرض شده که زبان ندارد تا جواب دهد، لذا قاضی دادگاه به وسیله سوگند دادن مدّعی دلایل وی را پشتیبانی می‌کند. و به همین دلیل است که برای اینگونه سوگند از واژه استظهار (پشتیبانی کردن) استفاده شده است.^{۶۴}

همانطوریکه راجع به موارد سوگند استظهاری اشاره شد، ادّعای بقای حق علیه غایب، طفل و مجنون، همانند ادّعای بقای حق علیه موتی، است و مدّعی برای اثبات بقای حقش علیه غایب، طفل و مجنون، باید سوگند استظهاری یاد کند. لذا بسیاری از فقیهان امامیه این موارد را به مورد متوفی ملحق نموده‌اند و برای آن که متهم به قیاس ممنوعه نشوند، گفته‌اند: «و هو من باب اتحاد طريق المسألين، لا من باب القياس»^{۶۵} الحاق موارد مزبور به موتی از باب قیاس نیست بلکه از باب اتحاد طریق دو مسأله است. مرحوم شهید ثانی نسبت به الحاق موارد مزبور به موتی اشکال کرده و فرموده: بر خلاف میت که زبان برای دفاع ندارد، غایب اگر حاضر شود، طفل اگر بالغ شود و مجنون اگر خوب شود، زبان برای دفاع از حقش پیدا می‌کند؛ پس طریق شان متحد نیست.^{۶۶}

ز: سوگند تکمیلی

در صورتیکه مدّعی یک شاهد بیشتر نداشته باشد و بخواهد ادّعایش را ثابت نماید، باید سوگند نیز یاد کند و به این نوع سوگند، سوگند تکمیلی گفته می‌شود؛ لذا فقهاء اینگونه اثبات دعوا را به صورت یک قاعده کلیه درآورده و گفته‌اند: «کل ما یثبت بشاهد و امراتین

یثبت بشاهد و یمین»^{۶۷} در هر امری که به یک شاهد مرد و دو زن در دادگاه به اثبات برسد، یک شاهد مرد به ضمیمه سوگند مدعی می‌تواند به اثبات برسد.

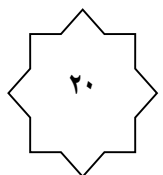
موارد که با یک شاهد و قسم مدعی به اثبات می‌رسد، عبارت است از: هر جا که موضوع دعوی مال باشد مثل؛ دیون، دعاوی مربوط به غصب، عقود معاوضی مانند صلح و بیع، هبه معوض و ضرر و زیان ناشی از جرم. البته دعاوی مربوط به نکاح، طلاق، رجوع، نسب، وکالت و وصیت بدین نحو ثابت نمی‌گردد.^{۶۸}

۱: مستند روایی سوگند تکمیلی

روایات فراوان وجود دارد که پیامبر اکرم (ص) با شهادت یک شاهد و یمین مدعی، حکم نموده است؛ از جمله؛ منصور بن حازم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْضِي بِشَاهِدٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينٍ صَاحِبِ الْحَقِّ»^{۶۹} پیامبر اکرم (ص) با شهادت یک شاهد و یمین مدعی حق، قضاوت می‌کرد.

در روایت دیگر که حلبی از امام صادق (ع) و حضرت از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند، پیامبر اکرم (ص) شهادت دو زن را به منزله یک شاهد دانسته و با ضمیمه شدن سوگند مدعی، حکم به ذی حق بودن مدعی نموده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَجَازَ شَهَادَةَ النِّسَاءِ مَعَ يَمِينِ الطَّالِبِ فِي الدَّيْنِ يَحْلِفُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّهُ لَحَقٌّ»^{۷۰}؛ گرچه در این روایت عبارت «شَهَادَةُ النِّسَاءِ» به صورت مطلق آمده و مقید به شهادت دو زن نشده؛ اما در روایت دیگر که منصور بن حازم با یک واسطه از ابوالحسن (ع) نقل می‌کند، حضرت به شهادت دو زن تصریح نموده است: «إِذَا شَهِدَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ امْرَأَتَانِ وَ يَمِينُهُ فَهُوَ جَائِزٌ»^{۷۱}

از مجموع روایات مذکور حقانیت قاعده کلیه‌ای «کل ما یثبت بشاهد و امراتین یثبت بشاهد و یمین» بدست می‌آید که فقهاء عبارت فوق را به عنوان یک قاعده کلی در باب سوگند تکمیلی، ارائه داده اند.



ه: یمین مردوده از طرف مدعی علیه

چنانچه مدعی علیه از ادای سوگند امتناع ورزد و سوگند را به مدعی واگذار کند و مدعی بر خلاف قاعده بیّنه سوگند یاد کند، با سوگند وی ادعایش ثابت می‌شود.

۱: مستند روایی

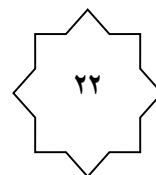
عبید بن زراره از امام صادق (ع) روایتی را راجع به فردی نقل می‌کند که ادعای برعلیه او شده و مدعی برای اثبات حقش بیّنه ندارد، حضرت فرموده: «يُسْتَحْلَفُ أَوْ يُرَدُّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا حَقَّ لَهُ»^{۷۲} مدعی علیه سوگند داده می‌شود یا اینکه سوگند را باید به صاحب حق (مدعی) ردّ کند و مدعی در صورت ردّ سوگند و جهت اثبات حقش، باید سوگند یاد کند و الا حقش ثابت نخواهد شد.

در روایت دیگر، یکی از چهار طریق جهت اثبات حق، یمین مردوده معرفی شده است؛ لذا در صورت که مدعی برای اثبات حقش بیّنه نداشته باشد، مدعی علیه جهت ردّ ادعای مدعی سوگند یاد می‌کند یا اینکه سوگند را به مدعی ارجاع می‌دهد، در صورت ردّ یمین به مدعی، «فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ أَنْ يَحْلِفَ وَ يَأْخُذَ حَقَّهُ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ فَلَا شَيْءَ لَهُ»^{۷۳} بر مدعی واجب است که سوگند یاد کند و حقش را بردارد؛ در غیر این صورت حقی برایش ثابت نمی‌شود.

نتیجه

از مجموع مطالب که ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که قاعده «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَ الْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» از جمله قواعدی است که کاربردش منحصر در دعاوی مدنی بوده و در دعاوی جزایی و کیفری که جنبه حق الله محض دارد کارایی ندارد؛ این قاعده به دلیل برخورداری از مستندات قوی همانند؛ روایات کثیره، اجماع فقهاء و بناء عقلا، از قواعد خوب فقهی و حقوقی به حساب می‌آید.

اما نسبت به قاعده بیّنه مستثنیاتی ذکر شده که انحصاری بودن بیّنه بر مدّعی و سوگند بر منکر را زیر سوال می‌برد؛ یکی از این مستثنیات، قسامه هنگام وجود لوّث در دم است؛ لذا برخلاف قاعده بیّنه ابتداء متهم که نشانه‌های قتل علیه او وجود دارد و منکر قتل است، جهت اثبات بی‌گناهی خود بیّنه اقامه نماید؛ اگر نتواند بیّنه اقامه نمایند، اولیاء دم بعنوان مدّعی باید پنجاه قسم یاد کند. دومین استثنای قاعده بیّنه، ادّعای امین بر ردّ امانت یا تلف شدن مورد امانت است لذا اگر امین در نگهداری مال کوتاهی نکند و مال در نزد وی تلف شود، صرف ادّعای او بر عدم تعدی یا تفریط در نگهداری مال یا ردّ مال به مالک، پذیرفته شده و از او بیّنه مطالبه نمی‌گردد. سومین استثناء، سوگند استظهاری است؛ مورد سوگند استظهاری جایست که کسی علیه میت ادّعای ذّین نماید؛ لذا مدّعی علاوه بر اقامه بیّنه، سوگند نیز یاد کند. هم چنین اگر کسی ادّعای فقر نماید یا ادّعا کند که زکات مالش را پرداخت نموده است، ادّعایش بدون درخواست بیّنه پذیرفته می‌شود. اگر کسی برای اثبات حقّش یک شاهد مرد یا اینکه دو شاهد زن دارد، باید سوگند نیز یاد کند.



پی نوشت‌ها

۱. قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامية، تهران - ایران، ششم، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۱، ص ۲۵۹ و واسطی زبیدی حنفی محب الدین سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۴ هـ ق، ج ۱۸، ص ۸۴.
۲. کلینی محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحديث)، قم - ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ ق، ج ۱۴، ص ۶۵۹.
۳. صدر، شهید، سید محمد، ما وراء الفقه، دار الأضواء، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۲۰ هـ ق، ج ۹، ص ۸.
۴. محقق داماد مصطفی، قواعد فقه، تهران، دوازدهم، ۱۳۸۳ هـ ش، ج ۳، ص ۵۸.
۵. جوهری اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، دار العلم، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۶، ص ۲۲۲۱.
۶. یجنوردی سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهیة، نشر الهادی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۳، ص ۷۳.
۷. محقق داماد مصطفی، قواعد فقه، ج ۳، ص ۹۱-۸۹.
۸. طریحی فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران - ایران، سوم، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۱، ص ۱۴۳.
۹. یجنوردی حسن، القواعد الفقهیة، ج ۳، ص ۷۵.
۱۰. صدر شهید سید محمد، ما وراء الفقه، ج ۹، ص ۱۶-۱۸.
۱۱. محقق داماد مصطفی، قواعد فقه، ج ۳، ص ۱۱۰.
۱۲. نحل، ۸۳.
۱۳. قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۰۹.
۱۴. طوسی ابو جعفر محمد بن حسن، الميسوط فی فقه الإمامیة، ج ۸، ص ۲۵۶.
۱۵. صدر، شهید، سید محمد، ما وراء الفقه، ج ۹، ص ۱۶-۱۸.
۱۶. نجفی محمد حسین، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق، هفتم، ج ۴۲، ص ۲۲۶.
۱۷. إسماعیل بن حماد الجوهري، الصحاح، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق، اول، ج ۵، ص ۲۰۱۰.
۱۸. عاملی شهید ثانی زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۳ هـ ق، اول، ج ۱۵، ص ۱۹۷.
۱۹. ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، سوم، ج ۲، ص ۱۸۶.
۲۰. حلی محقق ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، ۱۳۸۳ هـ ش، السادسة، ج ۲، ص ۴۶۴.
۲۱. طوسی ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۵، ص ۳۰۳.
۲۲. شهید ثانی زین الدین عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مجمع فکر الاسلامی، قم، ۱۴۲۴ هـ ق، الاولى، ج ۴، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.
۲۳. ابن ابی جمهور محمد بن زین الدین عوالی اللثالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، مصحح: عراقی مجتبی، دار سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق، اول، ج ۲، ص ۳۴۴.
۲۴. ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، مصحح: فیضی آصف، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۳۸۵ ق، دوم، ج ۲، ص ۵۲۱.
۲۵. کلینی محمد بن یعقوب، کافی (ط - الإسلامية)، مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی محمد، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق، چهارم، ج ۷، ص ۴۱۵.
۲۶. «إِنَّ اللَّهَ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ حَكَمَ فِي أَمْوَالِكُمْ أَنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَحَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ أَنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ ادَّعَى لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ اِثْرِي سَلِيمًا»، همان.

٢٧. بجنوردی سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقہیہ، ج ٣، ص ٧٢.
٢٨. یزدی سید مصطفیٰ محقق داماد، قواعد فقہ، ج ٣، ص ٥٧.
٢٩. همان.
٣٠. همان.
٣١. همان، ص ١١٧.
٣٢. شیرازی ناصر مکارم، القواعد الفقہیہ، مدرسه امام امیر المؤمنین علیہ السلام، قم - ایران، سوم، ١٤١١ هـ.ق، ج ٢، ص ٣٢٥.
٣٣. احمدی بهرامی حمید، قواعد فقہ، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ١٣٩٠ هـ.ش، دوم، ج ١، ص ٢٨١.
٣٤. «كَانَ مِنْ قِبَلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا كَانَ بَعْدَ فَتْحِ خَيْبَرَ تَخَلَّفَ رَجُلٌ مِنَ الْاَتْصَارِ عَنْ اَصْحَابِهِ فَرَجَعُوا فِي طَلَبِهِ فَوَجَدُوهُ مُتَشَخِّطًا فِي دِمِيهِ قَبِيلًا فَجَاءَتِ الْاَتْصَارُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلْتَ الْيَهُودَ صَاحِبِينَ فَقَالَ لِيُقْسِمَ بِنُفْسِكَ خَمْسُونَ رَجُلًا عَلَى أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تُقْسِمُ عَلَى مَا لَمْ تَرَهُ قَالَ فَيُقْسِمُ الْيَهُودُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُصَدِّقُ الْيَهُودَ فَقَالَ أَنَا إِذَا أَدَى صَاحِبُكُمْ»، كلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ٧، ص ٣٦٢.
٣٥. «إِنَّ اللَّهَ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ - بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ - حَكَمَ فِي أَمْوَالِكُمْ أَنَّ الْبَيْتَةَ عَلَى الْمُدَّعَى - وَالْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ - وَحَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ - أَنَّ الْبَيْتَةَ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ - وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ ادَّعَى - لَنَلَّا يَبْطُلَ دَمُ اِثْنَيْ عَشْرَ عَامِلِي حَرِّمَ مُحَمَّدٍ بِنِ حَسَنِ، وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ، مُؤَسَّسِ آلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَام، قَم - اِيران، اول، ١٤٠٩ هـ.ق، ج ٢٧، ص ٢٣٤.
٣٦. طوسی محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، دار الکتب الإسلامیہ، تهران، ١٤٠٧ هـ.ق، چهارم، ج ١٠، ص ١٦٨.
٣٧. طوسی محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، ج ١٠، ص ١٦٩.
٣٨. موسوی بجنوردی محمد، قواعد فقہیہ، ج ١، ص ١٩١ و ١٩٢.
٣٩. بجنوردی حسن، القواعد الفقہیہ، ج ٣، ص: ١٠٠.
٤٠. موسوی بجنوردی محمد، قواعد فقہیہ، ج ١، ص ٩٤ و ١٩٥.
٤١. نوری حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، موسسه آل البيت(ع)، قم، اول، ١٤٠٨ ق، ج ١٤، ص ١٦.
٤٢. شیخ حر عاملی محمد بن حسن، وسائل الشیعة، موسسه آل البيت(ع)، قم، اول، ١٤٠٩ ق، ج ١٩، ص ٨٠.
٤٣. همان.
٤٤. نجفی محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ٢٧، ص ١٤٨.
٤٥. توبه، ٩١.
٤٦. موسوی بجنوردی محمد، قواعد فقہیہ، ج ١، ص ٣٣.
٤٧. بجنوردی حسن، القواعد الفقہیہ، ج ٣، ص ١٠٠.
٤٨. طریخی فخر الدین، مجمع البحرین، ج ٤، ص ٢٠٠.
٤٩. ضحی، ٣.
٥٠. خمینی سید روح الله موسوی، ترجمه علی اسلامی، تحریر الوسيلة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ١٤٢٥ هـ.ق، ٢١، ج ٢، ص ٥٣١.
٥١. نجفی محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ٢٧، ص ١٤٨.

۵۲. موسوی بجنوردی محمد، قواعد فقهیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، سوم، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۳۸.
۵۳. شیخ حر عاملی محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۹.
۵۴. کلینی محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۳۸.
۵۵. بجنوردی حسن، القواعد الفقهیه ؛ ج ۳: ص ۱۰۱.
۵۶. «قُلْ لَهُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُؤْتِيَ اللَّهُ لِأَخْذٍ مِنْكُمْ حَقَّهُ اللَّهُ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فُتَوَدُّونَ إِلَى وَلِيِّهِ»، کلینی محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۳، ص ۵۳۶.
۵۷. همان.
۵۸. همان، ص ۵۳۸.
۵۹. همان، ج ۴، ص ۴۷. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۱۱.
۶۰. «قَالَتْ مِمَّنْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي أَمْوَالِنَا حَقًّا ثُمَّ دَعَا بِكَيْسٍ فِيهِ دَرَاهِمُ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ فَنَآوَلَهُ مِنْهُ قُبْضَةً»، کلینی محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۵۰۱.
۶۱. بجنوردی حسن، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۱۰۵.
۶۲. شیخ حر عاملی محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۳۶.
۶۳. کلینی محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۳۹۴.
۶۴. عاملی شهید ثانی زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلاتر)، کتابفروشی داوری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۳، ص ۱۰۵.
۶۵. همان.
۶۶. همان.
۶۷. عاملی شهید ثانی زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - سلطان العلماء)، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۱، ص ۲۴۶.
۶۸. همان، ص ۲۴۷.
۶۹. کلینی محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۳۸۵.
۷۰. همان، ص ۳۸۶.
۷۱. همان.
۷۲. همان، ص ۴۱۶.
۷۳. همان.